

بحث علمی و تاریخی

در فلسفه مجازات

شناسائی مسائلی که با جرائم اسروزی ارتباط دارد و ریشه کن کردن مشکلات موجوده بدون داشتن اطلاعات لازمه راجع به طبیعت جرائم و تشخیص اینکه هدف اصلی جامعه از جرم شناختن آن اعمال چیست مقدور و میسر نخواهد بود. صفت سمیزه انجام اعمال و یا خودداری از افعالی که جرم شناخته میشود در ضد اجتماعی بودن آن ها است.

قانون عملی را جرم میداند که هیئت اجتماع ارتکاب آنرا مخالف منافع عموم تشخیص دهد از اینرو سیستم جزائی هر کشور عبارت از مجموعه مجازات هائی است که هر جامعه برای حفظ صیانت خود در مقابل اعمال ضد اجتماعی تعیین و مشخص کرده است بنظر نویسندگان از قبیل : بلاکستون^۱، بکاریا^۲، رومیلی^۳، پالی^۴ و فویرباخ^۵ :

« تحمیل مجازات های سنگین بخاطر حفظ اجتماع از شر مجرمین نه تنها هدف اصلی بلکه تنها هدف سیستم جزائی هر کشور است »^۶ ولی مسلماً امروز عقیده حفظ جامعه بوسیله کیفر دادن مجرمین بصورت سابق حکم فرما نیست و هر چند که بررسی تاریخ و فلسفه مجازات ممکن است ما را از مقصود اصلی نوشتن این رساله دور بسازد ولی بطلان عقیده فوق پاره ای از اطلاعات لازم را که در خصوص ریشه و مبداء مجازات ها لازم و ضرور میدانیم شرح میدهیم.

اکثر از جرائم جزء غرایز اولیه بشر بوده و سابقه پیدایش و تکوین آنرا باید در ابتدائی ترین واحد زندگی اجتماعی بشر جستجو نمود. در ازمنه قدیم وقوع بزه بدو صورت متصور میبود :

۱ - ارتکاب بزه نسبت باشخاص یا خانواده آن ها.

۲ - بی حرمتی نسبت بخدایان.

در صورت اول جرم مرتکب باپرداخت مبلغی بعنوان جبران خسارت و یا (تاوان) ترمیم و در صورت دوم قربانی کردن مرتکب و یا نقصان یکی از اعضاء بدن او با توجه به شدت وضعف عمل ارتکابی قصاص عمل وی بشمار میرفت.

برای درک چگونگی پیدایش این تقسیم بندی و سیر تطور تاریخی آن بصورت

Blackstone - ۱

Beccaria - ۲

Romilly - ۳

Paley - ۴

Feuerback - ۵

۶ - کتاب منتخبات حقوق جزا تألیف Kenny چاپ لندن ۱۹۱۸.

امروز اسکان مراجعه بکتاب مربوطه فراوان است.^۱ ولی باید بخاطر داشت که قربانی کردن مجرمین که بعنوان مجازات های بزرگ و بدنی بکار میرفته با افکار آن زمان فاصله قابل توجهی نداشته است.

در ازمنه قدیم جرائم و مجازات ها تقسیم بندی نمیشد و انتخاب کیفر مجرمین با مجنی علیه بوده و کسی که در وقوع بزه لطمه دیده بود و یا خویشان و نزدیکان وی مجازات مجرم را بدلیخواه خود تعیین میکردند:

مثلاً در شریعت موسی که برای کور کردن چشم، یک چشم و برای شکستن هردندان یک دندان را برای ایجاد تناسبی بین بزه انجام شده و مجازات آن در اختیار مجنی علیه میگذازد و امروزه در نظر عموم بعنوان یک عکس العمل کینه جویانه ای قلمداد میگردد نسبت بازمنه قبل از وضع آن از اصول بسیار مترقی بشمار میرفته است.

با پیدایش جوامع بزرگ تجربه نشان داد که انتخاب و تحمیل کیفرها بمجرمین اگر توسط افراد انجام گیرد نظام اجتماعی را برهم میزند لذا حق تعیین مجازات مجرمین از اختیار افراد خارج و در اختیار هیئت اجتماع قرار گرفت.

باید متذکر گردید که تخصیص این حق برای اجتماع صرفاً بخاطر جرائم ضد اجتماعی بوده و توجه زیادی بجرائمی که جنبه خصوصی داشته در بین نبوده است.

باتوجه بمسائل فوق سابقاً بین « گناه » و « جرم »^۲ از نظر جامعه اختلافی وجود نداشته است. تصور جرائم علیه حکومت امری است کاملاً جدید و تئوری تحمیل مجازات برای تنبه و ارباب دیگران و اجتناب آنها از تکرار آن بزه نیز سابقه تاریخی ندارد.

پیدایش عقاید و تئوری های موجود را باید بزمانی که تصور تحمیل مجازات متناسب که برای اجرای آن قوانین و مقرراتی لازم بوده است نسبت داد ولی با این وجود باید اذعان داشت که غریزه و تصورات مذهبی در سیر تکامل حقوق جزای ما خیلی پیش از افکار فلسفی در این امر مؤثر بوده است.

تعداد زیادی از مجازاتها که پیدایش آن نتیجه احتیاج اعصار گذشته بوده است بدون آنکه ادامه آنها حقیقتاً برفع اجتماع باشد بصورت اصلی خود در حقوق جزای عصر حاضر خودنمایی میکند.

برای مثال اصل « قصاص » را که بطرز مؤثری در سیستم جزائی اعصار گذشته موجود بوده و هنوز نیز برای توجیه اعمال بعضی از کیفرها بکار برده میشود مورد توجه قرار میدهیم.

کلمه قصاص « Retribution » مترادف کلمه انتقام « Revenge » و دارای همان مفهوم و معنا است. هر دوی این مفاهیم از غرایز بشر سرچشمه گرفته و در افکار مذهبی نیز منطقی قلمداد شده است.

۱ - این جمله از صفحه ۳۰ کتاب منتخبات حقوق جزای Kenny که در سال ۱۹۱۸ منتشر شده است استنساخ شده است.

۲ - صفحه ۳ کتاب « حقوق جزا در اجتماعات اولیه » بقلم Lord Charry

با اینکه میتوان استدلال کرد که انتقام نه من حیث انتقام بلکه از لحاظ مصلحتی که در اجرای آن است آرامش خیال افراد یک جامعه را تأمین و از جهت هدف های دیگری نیز مؤثر است ولی با این وجود با کمال صراحت باید اعلام داشت که اجرای این اصل هرگز متضمن منافع یک جامعه نخواهد بود. در ایام قدیم انتقامجویی خود هدف اساسی بود و اعمال آن نه تنها در مورد انسان بلکه بچووانات و اشیاء نیز سرایت مینمود.

« چون پلی را که خشایار شاه (فرزند داریوش کبیر ۴۶۵ - ۵۱۹ قبل از میلاد) از آن میگذشت طوفان درهم شکست امر فرمود که تنگه داردائل را سیصد ضربه شلاق بزنند »^۱.

در سال ۱۳۸۶ در Falaise^۲ « خوک ماده ای بجرم مجروح کردن صورت و بازوی یک کودک بقطع سروپا محکوم شد و اجرای مجازات منجر بمرگ خوک گردید. همچنین در سال ۱۶۸۵ زنگ کلیسای لاروشل محکوم بشلاق و مدفون شدن در زمین گردید. اتهام این زنگ کمک بمخالفین مذهب ارتدکس بود. بعدها با غسل تعمید مجدد آنرا مرمت کرده و مورد استفاده قرار دادند.^۳

این عقیده کم و بیش در افکار معاصر نیز موجود است. هنگامیکه مجرمی بعلت ارتکاب بزهی که تنفر جامعه را برانگیخته مجازات میشود مردم بطور غیرارادی میگویند « بسزای خود رسید » یا « مستحق بود ».

عقیده دیگری راجع بمجازات که دقیقاً با فلسفه « قصاص » پیوسته است « اجرای عدالت » است. این طرز فکرنیز ابتدائی و مرتبط با عقیده قربانی کردن بعنوان کیفرمی باشد. در این مورد تصور میشود که چیز جامدی بنام « عدالت » وجود دارد و بوسیله ارتکاب یک عمل خلاف اخلاق بآن بی حرمتی شده است و تعادل کفه های ترازوی « عدالت » بهم خورده است و برای برگرداندن این کفه ها بصورت نخست باید مقدار مجازاتی مساوی با بهم خوردن نسبت و برابری کفه ها بمرتکب جرم و باعث این بهم ریختگی تحمیل نمود.

ممکن است اجرای یک چنین مجازاتی واقعاً مخالف منافع جامعه از جهت حفظ و امنیت اجتماع باشد ولی در نظر عامه از اجرای اصل عدالت ضروری و لازم بنظر میرسد. شخصی که حکم تعلیق مجازات در مورد او صادر میشود دیگران بدون توجه بعلل صدور این حکم فوراً اظهار عقیده میکنند که « از مجازات فرار کرد ».

پروفسور Sidgwick در این مورد اینطور اظهار نظر میکند: « مجازات باید صرفاً بمنظور اصلاح مجرم و مانع تکرار جرم از ناحیه او بشود »^۴. ولی

۱ - جلد هفتم تاریخ هرودت صفحه ۳۳ .

۲ - تعقیب جزائی و مجازات های حیوانات نویسنده E. P. Enons سال ۱۹۵۵ صفحه ۱۴۵ .

۳ - تاریخ سیستم های مجازات بقلم « الیذر » صفحه ۲۵۲ .

۴ - کتاب روش های اصول اخلاق Methods of Ethics صفحه ۲۸۵ .

متأسفانه هنوز زیادند کسانی که معتقدند اگر کسی خلافی کرد باید در مقابل متحمل کیفر آن بشود حتی اگر انجام مجازات در باره او و دیگران بلا اثر باشد.

تشخیص این امر ضروری است که یک چنین طرز تفکری ناشی از اصل « عدالت » بوده و با اصل « صیانت جامعه از اعمال ضد اجتماعی » هیچ رابطه ای ندارد. بنا بر این یک تئوری صحیح وجود پیدا نخواهد کرد مگر آنکه ما بین گناه و جرم یک سرحد واضح و معین قائل بشویم.

بزه - گناه

کلمه « جرم » که یک عمل ضد اجتماعی است با گناه که تجاوز بیک اصل اخلاقی است اختلاف فاحشی دارد ولی اکثر از جرائم الزاماً غیر اخلاقی و بیشتر گناهان نیز از جهت قانونی جرم تلقی میگردند.

ولی چه بسیار گناهان کبیره‌ای که جرم شناخته نمیشوند. هنگامیکه بشر با دو عمل خلاف اصل در دو سطح از لحاظ اهمیت روبرو میشود آنکه اهمیتش کمتر است گناه و دیگری جرم تشخیص داده میشود.

گناه، عبارتست از انتخاب و ارتکاب آگاهانه عملی که خلاف اصل اخلاق باشد و از این رو گناهان زیادی از قبیل آز و حرص و یا خود پرستی خارج از دامنه حقوق جزا بوده با بخشودگی کیفری مواجه میشوند.

از طرف دیگر هر چند که « جرم » یک عمل ضد اجتماعی است ولی هر رفتار ضد اجتماعی جنبه جزائی ندارد. انتقال دانسته امراض ساری که در ضد اجتماعی بودن آن تردیدی نیست در اکثر از جوامع مجازاتی ندارد.^۱

عمل ضد اجتماعی هنگامی جرم شناخته میشود که قانونی متذکر آن شده باشد.^۲ تدوین قانون بوسیله نمایندگان اکثریت افکار عمومی انجام میگردد و امکان اشتباه از ناحیه این اکثریت بسیار است زیرا شناسائی و تشخیص جرائم تحت تأثیر زمان واقع میگردد.

برای مثال: امروز بزه سرقت از رانندگی بدون پروانه بسیار مهمتر تلقی میگردد^۳ در حالیکه بزه دوم برای جان افراد یعنی جامعه خطر زیادی دربر دارد ولی سرقت صرفاً یک تجاوز بمال است.

۱ - در دانمارک سرایت دادن امراض مقاربتی جرم شناخته میشود.

۲ - هیچ عملی را نمیتوان جرم دانست مگر آنچه که بموجب قانون جرم شناخته شده (ماده ۲ قانون مجازات عمومی).

۳ - « کسانی که بدون پروانه ... اقدام برانندگی ... نمایند ... بحسب تأدیبی از یازده روز تا دو ماه و جزای نقدی از دویست الی دوازده هزار ریال محکوم خواهند شد ». و هرگاه (راننده پروانه نداشته و قتل غیر عمدی بواسطه بی احتیاطی یا عدم مهارت واقع شده بحسب مجرد از دو سال تا پنجسال و تأدیه غرامت از ده هزار ریال الی پنجاه هزار ریال محکوم میشود.) تلفیق مواد او ۲ قانون تشدید مجازات رانندگان.

این‌ها همه دلالت دارد که پایه قضاوت در جرم تشخیص دادن یا ندادن اعمال افراد جنبه قطعی و کامل ندارد. هنگامی که کسی مرتکب گناهی شد چنانچه از غیر اخلاقی بودن عمل خود مطلع نباشد رفتار او گناه محسوب نمیشود ولی اگر کسی مرتکب جرمی شد عدم اطلاع او دافع مسئولیت وی نیست.^۱

باضافه ممکن است عملی که ارتکاب آن مخالف مصالح اجتماعی تشخیص داده شده است نتیجه شرایطی که تحت کنترل مجرم نبوده بوقوع پیوسته باشد و مرتکب انجام آنرا آزادانه اختیار نکرده باشد در حالیکه برای این موضوع بندرت معافیت از مجازات پیش بینی شده است.^۲

چه بسیار که اجتماع اعمالی را امروزه جرم تشخیص داده و مجازات میکند در حالیکه همین اعمال فردا بعنوان یک عمل ضد اجتماعی قلمداد نخواهد شد.^۳ هر چند که بسیاری از گناهان فاقد جنبه جزائی می‌باشند ولی اکثر از جرائم گناه شناخته شده‌اند و بنا بر این در هر جرمی جزئی از تقصیر اخلاقی هم وجود دارد وجود همین امر باعث اختلاف در فلسفه مجازات شده است. سیستم جزائی کلیه کشورها قرن‌های زیادی تحت تأثیر مجازات‌های مذهبی قرار گرفته است.

هنگامیکه گناهان تالم انگیزی وجود دارد که جرم شناخته نشده و از همین رو مجازاتی برای مرتکبین آن وجود ندارد چگونه میتوان جرائم دیگری را صرفاً بخاطر گناه بودن و یا غیر اخلاقی بودن آن جرم شناخت در حالیکه شاید دسته اول بمراتب غیر اخلاقی‌تر و غیر انسانی‌ترند. لذا مسلم است که رابطه یک جامعه با اعمال غیر اخلاقی زیاد نبوده و با اعمال ضد اجتماعی بمراتب بیشتر است. جامعه باید بکوشد تا در مجازات کردن افراد از تکرار مجدد اعمال ضد اجتماعی جلوگیری شود نه آنکه صرفاً بجنبه اخلاقی اعمال ارتكابی متوجه شده و برای عدم رعایت آن اصول مجازات تعیین نماید.

گاهی اوقات گفته میشود که علت تحمیل مجازات بخاطر ارضاء خاطر شخص متضرر از جرم میباشد. این امر تا آنجا درست است که طرف زیان دیده بفهمد و راضی باشد که تحمیل مجازات بجرم صرفاً ناشی از عدم رضایت عموم از عمل ارتكابی و بمنظور جلوگیری از تکرار آن بوده است ولی اگر تحمیل مجازات صرفاً از جهت تسکین غریزه

۱ - از جهت جهل بمعصیت بودن عمل اشاره بحدیت نبوی : **رفع عن امتی تسعة اشياء : الخطا والنسیان وما استکرهوا علیه وما لا یعلمون و ما لا یطیقون و ما اضطرروا الیه و الحسد و الطیره و التفکر فی الخلق ما لم ینطقوا بشفه»** و از جهت جهل بجرم بودن عمل اشاره به اصل معروف : **« جهل بحکم رافع مسئولیت نیست »** میباشد.

۲ - بقسمت اخیر ماده ۴۱ قانون مجازات عمومی مراجعه شود.

۳ - جادوگری در قرن هفده جرم شناخته میشد، توهین بمقدسات ملی امروزه جرم است ولی سابقاً در این مورد قانونی نبوده است. یا قانون استعمال مواد افیونی، منع کشت خشخاش، مرتکبین قاچاق و حمل چاقو را باید جزء این دسته قوانین شمرد.

بحث علمی و تاریخی

انتقامجویی فردی باشد جامعه سمت نمایندگی یک فرد را قبول کرده و از وظیفه اصلی خود که تأمین منافع اجتماعی میباشد دور شده است.

بعضی ها معتقدند که عدم تحصیل « رضایت » مجنی علیه یا خویشان او بمنزله اینستکه او را مستقیماً بگرفتن انتقام شخصی تشویق کرده باشیم. این مشکل هنگام وضع قانون منع دوئل تن بتن نیز وجود داشت ولی همانطور که قانون و افکار عمومی انتقام فردی را در آن مورد از بین برده و ممنوع ساخت ، احساسات فردی را نیز بایستی در فلسفه بزرگ (معالجه مجرم) تابع و فدای منافع احساسات خصوصی و آنی کرد.

مجازات ظالمانه و غیر منطقی

علیرغم عقیده مجازات کردن مجرم برای تشریف خاطر مجنی علیه که بسیار بدوی و منشعب از فلسفه و تصورات مذهبی بود و نبایستی در فصول حقوق جزای عصر حاضر مورد استناد واقع شود. علم جدید میکوشد تا باغیر عادلانه و غیر منطقی نشان دادن متد قدیم روش صحیح و سودمندی را جایگزین آن نماید.

پروفسور Mc Dougall در کتاب روانشناسی علمی خود میگوید :

روانشناسی ثابت کرده است که اکثر قریب باتفاق از جرائم بشدت تحت تأثیر عدم اعتدالات جسمی یا روانی یا عامل اجتماعی که تحت آن شرائط هر فردی ممکن است کنترل خود را از دست بدهد انجام می یابد. صحبت کردن از « عدالت » بطور « مجرد » حاکی از عدم اطلاعاتی دقیق و علمی از اوضاع اجتماعی و پدیده های روانی میباشد. اجرای عدالت رابطه مستقیمی با میزان مسئولیت دارد.

بر هیچ کس پوشیده نیست که مسئولیت نسبی است . ما هر یک ساخته عوایل وراثت و محیط خود می باشیم قضاوت های اخلاقی نیز بنوبه خود نسبی است. اگر گفته میشود مردی « خوب » یا « بد » است نه اینستکه او در یک پایه دقیق اخلاقی قرار دارد. بلکه مفهوم این معنی است که تسلط او بر تمایلات او که نتیجه عوایل ارثی و محیطی میباشد به نسبت دیگران در سطح عالیتتری قرار دارد. قضاوت رفتار بشر بدون توجه بیک چنین عوایل مقتدری مانند وراثت و محیط بی عدالتی محض است.

در برخی از موارد عدالت واقعی حکم میکند بجای متهم اجتماع را که استفاده از شرائط یک زندگی سرفه را از متهم دریغ داشته درصندلی مخصوص متهمین در دادگاه بنشانند و محاکمه کنند.

تشخیص این حقایق را نباید بمنزله انکار وجود « اراده مختار » تلقی کرد بلکه منظور توجه باین واقعیت است که درجه مسئولیت هر فرد در مقابل اعمال ارتكابی خود متغیر و رابطه مستقیمی با عوایل مختلفی دارد.

با امان نظر بر مراتب فوق مسلم میگردد که مجازاتهای مبتنی بر کینه جوئی از لحاظ اصول غیر عادلانه بوده و انسان را از طرز تفکر صحیح در مورد مسئله « مجازات و جرم » باز میدارد.

حفظ جامعه بوسیله انتباه

از زمانیکه افکار عمومی، تصمیم اجتماع را ضابط اراده خداوند در مجازات جرائم و گناهان تشخیص داد اصل قصاص در سیستم جزائی ریشه دوانیده و تقویت گردید و بعنوان یک اصل جزائی انکارناپذیر و تنها وسیله حفظ اجتماع قلمداد گردیده خشونت شدیدی که در قرون شانزده و هفده و هیجده نسبت بمجرمین اعمال میشد صرفاً در نتیجه این بود که انتقام بعنوان یک هدف تلقی نشده بلکه وسیله ای بود که بنظر حقوقدانهای آن عصر مانع تکرار جرم میگردد.

کیفرهای وحشیانه آن زمان هیچ نسبتی با جرائم ارتكابی نداشت. صدور حکم اعدام طفلی که مرتکب تخریب شده بود هرگز متکی بقوانین مذهبی نبوده صرفاً بخاطر ایجاد رعب وهراس وبمنظور پیش گیری از تکرار آن بوده است. با بررسی مختصری در حقوق جزا استنباط میگردد که چگونه کوشش های مداومی برای ایجاد ترس در افراد انجام میگرفته است و متأسفانه باید اذعان نمود که هر چند متدهای جدید با اعصار گذشته اختلافات فاحشی دارد ولی امروزه نیز آثار آن طرز تفکر در قوانین اکثر کشورها بخوبی مشهود است.

خواه مجرم را بخاطر جرم کوچکی که مرتکب شده است با اعدام محکوم کنیم و چه او را برای مقابله با امراض گوناگون و مواجه شدن با مرگ وحشتناک بنقاط بد آب و هوا و خطرناک گسیل داریم و یا اینکه او را بجنس های طویل المده در کشتی ها، زیرزمین های مرطوب و بدون حرارت یا کار اجباری و ادار سازیم هدف یکی و مقصود این بوده است که آثار عمل خلاف قانون او آنقدر مخوف جلوه کند که دیگری هرگز بفکر تکرار و تقلید آن نیفتد.

صیانت جامعه بوسیله ایجاد هراس، گاهی بدون هیچگونه رحم وشفقت وزمانی با نرم دلی و بخشایش عمل شده ولی همیشه بعنوان یک اصل لاتغییر از آن یاد میشده است. هر پیشنهادی در خصوص کاهش و تخفیف قوانین جزا با شدیدترین مخالفت ها مواجه و موجب پیدایش این توهم شده است که مبدا یک چنین تخفیفی امنیت جامعه را بخطر بیندازد و نتیجه اینکه اگر مجازات سرقت چند سکه از اعدام به تبعید بنقاط بد آب و هوا مبدل میشد در اذهای عمومی جامعه حد اکثر ارفاق نسبت به متهم انجام شده بود. در سال ۱۸۱۳ Sir William Garrow مشاور حقوقی دولت انگلیس

در مخالفت با الغاء مجازات شکم پاره کردن و شقه کردن مجرمین میگوید:

« آیا اجتماع میتواند بدون یک چنین مجازاتی که تنها وسیله امنیت یک جامعه است بچیات خود ادامه دهد؟ آیا از دست دادن این سلاح که حامی تاریخ درخشان ما بوده است، این وسیله ای که مارا از شر مجرمین رهائی مبخشد آنهم باین عجله وشتاب کار عاقلانه ایست؟! »

در ۱۸۳۲ که طرح الغاء مجازات جنائی که برای سرقت های کمتر از پنج شلینگ در پارلمان انگلستان مطرح بود Sir Robert Peel در مخالفت با این طرح اظهار داشت:

« خطرناکترین تجربیات درشرف تکوین است. »

ولی باوجود همه این پافشاریها این سیستم شکست خورد چون جز شکست راهی نداشت افراد انسانی را نمیتوان « فقط همیشه » بخاطر ترس از مجازات از ارتکاب جرم باز داشت .

ارتکاب اعمال خلاف اصل صرفاً تظاهر شعور باطن و معلول کینه ایست که مجرم نسبت با اجتماع یا افراد آن دارد. اگر غریزه ای در حال عادی تأمین نشد نه تنها « ترس از کیفر » قادر نخواهد بود آثار آن محرومیت را از بین ببرد بلکه موجب میشود که اطفاء آن بطریق غیر عاقلانه ای انجام یابد.

اگر بیم از مجازات شدید آنطور که مورد نظر برخی میباشد از این درجه هم جلوتر رفته و بدرجه ای برسد که موجب سرکوبی غرائز طبیعی افراد گردد از نظر جامعه شناسی این امر زیاد ینفع اجتماع نخواهد بود .

تمنیات افراد نباید ریشه کن گردد بلکه بایستی بجهت صحیح و درستی هدایت شود ولذا از اینکه ترس از مجازات بتواند موجب فرو شکستن تمایلات ضد اجتماعی افراد گردد باید شک کرد .

در سال ۱۸۳۰ در انگلیس که مجازات بزه جعل اعدام بوده صحبتی بمیان آمد که مجازات اخفی برای آن تعیین گردد. در این موقع عریضه ای از طرف ۷۲۵ نفر بانکداران انگلیس از ۲۱۴ شهر مختلف بمجلس تقدیم شد که ضمن آن توضیح داده بودند که : (مجلس نباید با تعیین مجازاتی کمتر از اعدام برای بزه جعل از حمایت اموال بکاهد و حقوق مالی را در معرض تضییع عده ای جنایتکار بگذارد) ، ولی در اجرای قانون موجود هم این اشکال وجود داشت که خشونت زائد از حد این مجازات موجب شده بود که تعقیب و محکوم کردن متهمین آنطور که لازم بود انجام نمیشد و این خود نشان میدهد که شدت مجازات ممکن است موجب از بین رفتن هدف آن بشود. تا هنگامیکه هدف اصلی کیفر دادن مجرمین روشن نباشد ، هیچگونه مجازاتی نمیتواند اثر مثبتی در خلیقات مجرمین داشته باشد .

تحول جدید

کسیکه حرمت قانون را رعایت نمیکند در مقابل اجتماع مسئول است . برای هدایت و معالجه چنین شخصی دو راه موجود است اول آنکه هیئت اجتماع عمل ارتكابی او را آن اندازه بزرگ و وحشتناک جلوه دهد تا باین وسیله او را از تکرار عمل باز داشته و دیگران را نیز از ترس تحمیل چنین مجازاتی از فکر ارتکاب جرم خارج سازد ولی این مرحله مورد آزمایش های دقیق واقع شده و با شکست قاطعی مواجه شده است . راه دیگر اینستکه بجای آنکه او را مسئول کلیه اعمال خود بدانیم با اسکانات موجود بکوشیم . تا علل تمایل او را بارتکاب بزه دریافته و بکوشیم تا با از بین بردن آن علل او را براه راست هدایت کرده و بخدمت جامعه بگماریم .

به تجربه ثابت شده است که راه اخیر الذکر بمراتب بهتر از طریق اول است و صیانت اجتماع از اعمال ضد اجتماعی با تعلیم و تربیب مجرمین بمراتب بیشتر تأمین است تا بوسیله ایجاد هراس در آنها . اجتماع بایستی قبل از اینکه افراد در مقام ارتکات جرم

بحث علمی و تاریخی

ویا قانون شکنی برآیند با تمسک بوسائل لازم امکان انجام بزه را از مجرم باز ستاند .
در سال ۱۸۸۵ سرهنگ Ducane اولین رئیس کمیته زندان ها اعلام کرد:
« هدف مجازات باید اصلاح مجرم باشد نه صرفاً تنبیه او . مغز و شخصیت مجرمین تا تاریخ ارتکاب بزه شکل واقعی خود را نگرفته و کامل نشده است . »

اعلام این نظریه موجب پیدایش متد سودمندی در بنگاه های تهذیب اخلاق مجرمین جوان گردید . اگر سیستم های مترقی حقوق جز در مرحله اول برای مجرمین جوان بکار برده میشود نباید موجب تعجب گردد . نسل جوان در عین حال که مفیدترین طبقه یک اجتماع است چنانچه فساد و تباهی در آن طبقه رخنه کند خطرناکترین طبقه یک اجتماع محسوب میگردد و اجتماع بایستی نسبت به معالجه این دسته بیش از کلا نسالان کوشا باشد .

اجتماع از کودکی که مرتکب جرمی میشود در حال حاضر هم بیم دارد ولی آن مجازات سنگین که در گذشته باین موجود تحمیل میشد جای خود را با اجرای روش های عاقلانه و منطقیتری که اصلاح او را دربردارد داده است .

علت اصلی بقاء روش های اولیه جزائی و مجازات های بدنی سنگین صرفاً بخاطر ترسی است که از ارتکاب جرائم نسل به نسل در ذهن بشر باقیمانده و مانع آغاز یک بررسی منطقی و بی غرضانه در علت اصلی پیدایش مجرمین و طرق مداوای آنان شده است .

سرهنگ Ducane در این زمینه اظهار میدارد:

« تنها وسیله حفظ اجتماع از شر مجرمین اصلاح ناپذیر Incorrigibles آنگونه عکس العملی است که فکر ارتکاب جرم را برای همیشه از صفحه فکر و ذهن آن ها دور ساخته و موجب عبرت سایرین نیز بشود » ولی آیا اینگونه رفتار تا چه اندازه میتواند عادلانه و مطابق اصول اخلاق باشد .

آیا تحمیل عذاب و رنج بیک فرد بمنظور تنبیه دیگران صحیح بنظر میرسد ؟
این طرز رفتار حاکی از اینست که اجتماع برای فرد مرتکب اصولاً شخصیتی قائل نیست .

مجازات زندان

تجربه نشان داده است که سیستم خشن زندان نیز اثر زیاد و مؤثری در حفظ اجتماع از شر مجرمین و اصلاح آنان ندارد .

Sir Evelyn Ruggles Brise رئیس سابق کمیسیون رسیدگی بامور زندان ها راجع به استفاده از متدهای زندانبانی میگوید : « در حالیکه مشاهده میکنیم مردان و زنان و کودکان یک اجتماع بدون داشتن کوچکترین آسایش خاطر در پشت میله های زندان ها بانتظار خروج و ارتکاب مجدد جرم و مراجعت در همان بیغوله ها هستند صحبت پیشرفت های اجتماعی عصر جدید کاملاً بيمورد است »^۲

۱ - کتاب Punishment and Privention of crime. صفحه ۶

۲ - متد زندانبانی در انگلیس صفحه ۱۹ .

با این وصف در قرن حاضر که مجازات حبس مجرد بحد اقل خود رسیده و از چهار میخ کشیدن و شکستن اعضای بدن متهم فقط بعنوان یک سابقه در تاریخ مجازات‌ها یاد میشود متأسفانه در امور زندان‌ها چندان تجدید نظری بعمل نیامده است.^۱

در نتیجه پیدایش افکار جدید یکنوع بی‌اعتمادی نسبت به زندان‌ها در علمای حقوق جزا پیدا شده است. در طول سال‌های بعد از جنگ بین‌الملل در اکثر گزارش‌های مأمورین بررسی اسوزندان‌ها اعتراف شده است که سیستم زندانبانی موجود در مورد بسیاری از مجرمین و طبقات مختلفه باشکست مواجه شده است.

مجرمین حرفه‌ای و یا بالعاده، مجرمین کمتر از بیست و یکسال، ولگردها، دائم‌الخمرها، مجرمینی که در نتیجه ضعف قوای دماغی مرتکب جرم شده‌اند هرگز از طی دوره زندان خود سودی برنگرفته‌اند.

Ruggles Brise معتقد است که زندان با همه آثار آن بایستی آخرین وسیله مداوای یک مجرم باشد نه اولین وسیله و چنانچه وسایل و تشکیلات منظم بترتیبی وجود داشته باشد که مانع ارتکاب جرائم بشوند دیگر زندان مورد استفاده حد اقل معدودی قرار خواهد گرفت.

روز بروز بر طرفداران این عقیده افزوده میشود که اگر واقعاً بخواهیم مجرمین اصلاح شوند اکثریت آن‌ها را بایستی در خارج از زندان نگهداری نمود.

در ربع قرن اخیر مقامات مربوطه کوشیده‌اند که با واژگون کردن اصول قدیمی مجازات، تربیت مجرمین و اصلاح آن‌ها را جایگزین متد ایجاد ترس در مجرم بنمایند و از این رو آمار نشان داده است که در بیست و پنج سال اخیر از صدور احکام مجازات حبس‌های طویل‌المدة بطور قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. ولی با این وجود هنوز نیز متأسفانه پایه‌های حقوق جزای قرن حاضر تا اندازه زیادی متکی به تئوری‌های غلط ادوار گذشته بوده و نشانه‌های آن تئوری‌های منسوخ سهم بسزائی در سیستم جزائی قرن بیستم پعهده دارد.

ایجاد موانع بمنظور جلوگیری از ارتکاب جرم

چنانچه در فوق اشاره شد نخستین هدف سیستم جزائی همیشه حفظ اجتماع از شر مجرمین میباشد. منطق غلط مجازات مجرم بخاطر حفظ عدالت فعلاً دیگر طرفداری نداشته و غیر عملی و غیر عادلانه بودن آن بر هیچکس پوشیده نیست ولی آیا اجتماع را میتوان صرفاً با معالجه مجرمین از خطر حفظ کرد؟ آیا امکان اصلاح یک مجرم همیشه موجود است؟ آیا سیستم جزائی نباید جزئی از متد قدیم را در برداشته باشد؟

این موضوعاتی است که بایستی مورد توجه دقیق واقع گردد. نخست باید اذعان نمود که چون در نظر ما عنصر ایجاد هراس و روش اثبانه نقش بسیار بزرگی را در حقوق جزای عصر حاضر ایفا میکند، تصور و تجسم موفقیت متدی که جزئی از این عامل در آن

۱ - برای مطالعه بیشتر در این زمینه بمقاله «نواقص زندان‌ها» نگارش و ترجمه اینجانب که در شماره‌های ۵۱ الی ۵۳ مجله کانون وکلا درج شده است مراجعه شود. غ. ک

بحث علمی و تاریخی

نباشد بنظر محال و غیره عملی جلوه میکند ولی درعین حال تلفیق این دو نظریه نیز متضمن اشکالات فراوانی است که بدون اینکه بخواهیم گزافی گفته باشیم معترف بعدم امکان آن هستیم ولی درعین حال قابل انکار نیست که درعمل مجازات‌هاییکه مبتنی بر اصلاح مجرم است یک خصوصیت « ایجاد مانع » را نیز دربردارد.

هرجامعه عدم موافقت خود را درمقابل انجام بعضی از اعمال ضد اجتماعی باتحمیل مجازات‌های کوچک نشان میدهد. باینوسیله خیلی از افرادیکه دراین زمینه توجهی نداشته‌اند متوجه جنبه ضد اجتماعی بودن رفتار خود شده و مثلاً از روشن نکردن چراغ اتومبیل خود و یا پرداخت جریمه یکی را انتخاب میکنند. ارتکاب اینگونه جرائم صرفاً در نتیجه بی‌مبالاتی و تسامح بوده و لذا بیان اینکه مجازات آن‌ها جنبه تریبیتی و انتباه برای دیگران داشته باشد زیاد بمورد نیست ولی مجازات حبس ابد در پنجاه سال پیش صرفاً جنبه ایجاد مانع برای ارتکاب مجدد جرم را داشته است و حال آنکه در عصر حاضر با اعتراف باین امر که عنصر ایجاد مانع بکلی از مجازات‌ها نرفته است ولی جنبه اصلاح مجرم را نیز در بر دارد.

گاهی گفته میشود که این روزها زندان آن وحشت خود را از دست داده و با موقعیت موجود یک محل تفریحی بیش نیست. اگر یکی از زندان‌های مدرن را مورد بازرسی قرار داده و آرزوی یکایک زندانیان را بپرسم مسلماً جواب خواهند داد (رهائی از زندان). از دست دادن آزادی بنوبه خود مجازات بزرگی است.

گاهی از اوقات که دادگاه‌ها در رسیدگی به جرائمی که بوضوح ناشی از یکنوع نقص قوای دماغی مرتکب است از پزشک امراض دماغی کمک میخواهند و مسلماً درآینده این استفاده بیشتر خواهد شد بعضی ایراد میکنند که اگر با مجرم مانند یک مریض رفتار کنیم و او را مسئول اعمال خود ندانیم چگونه میشود از تکرار جرم از ناحیه او درامان بود؟ و یا از طرف دیگر چگونه دیگران از این عمل متنبه شده و درصدد ارتکاب آن برنخواهند آمد؟

درحالیکه معالجه یک مجرم بطورحتم عنصرمانع تکرار جرم را برای خود او دربر دارد و برای اینکه مریض دیگری در صدد ارتکاب این عمل بر نیاید عادلانه نیست که بمریض فعلی مجازات سنگین تحمیل نمائیم.

خیلی از مجرمین یک ترس غریزی از دیوانگی و عدم تعادل قوای دماغی خود دارند و تمیز بین این دو نیز برای آنها مشکل است. چه بسیارند مجرمینی که در نتیجه ضعف قوای فکری مرتکب عملی شده‌اند ولی صراحتاً اعتراف میکنند که درکمال عافیت و سلامت و با تصمیم راسخ قبلی مرتکب جرم شده‌اند و حتی بگزارش کلنیک طبی درمورد اختلال حواس خود اعتراض میکنند که «دیوانه» نیستند و اکثراً توقف در زندان را برای مدت طولانی بیش از اقامت در بیمارستان امراض روحی دوست دارند و بطورکلی از هر اظهار نظری راجع بقوای دماغی خود شدیداً ناراحت میشوند.

بنا بجهات فوق باید توجه داشت ترس از معالجه ضعف قوای دماغی نیز مرضی است که باید بنوبه خود مورد مداوا قرار گیرد.

احکامیکه بدون توجه بجهت فوق صادر شده جز آنکه یک مهر باطله ای بیک فرد بزند اثر دیگری نداشته است . با شرائط و اوضاع فعلی زندان ها جز آنکه محکومین همه چیز خود را از دست داده و شخصیت ضعیفشان درهم شکسته و سربار اجتماع گردند نتیجه ای از آراء محاکم حاصل میشود .

از آن هائیکه معتقدند که حداقل منافع این قبیل آراء و احکام تثبیت اوضاع اقتصادی جامعه و نجات اجتماع از شر سارقین ، کلاهبرداران ، خائنین در امانت می باشد می پرسیم آیا میتوان با تباه کردن زندگی یک فرد ب دیگران درس درستی و امانت داد ؟ آیا افراد دیگر اجتماع باید بقیمت ازین رفتن یک فرد مریض که در نتیجه شرائطی خارج از قدرت وی مرتکب بزهی شده است تربیت شوند ؟ مسلماً جواب منفی است .

باید اعتراف کرد که اولین وظیفه یک سیستم جزائی باید جلوگیری از پیدایش مجرم و در درجه دوم اصلاح مجرم باشد ولی نیل این هدف اقتضای مطالعه فراوان ، کوشش و مجاهدات زیادی است که هر کشوری با توجه بمقتضیات خود باید آنرا اجرا نماید . هنگامیکه تمام اسکانات اصلاح یک مجرم دز نظر هیئت جامعه مکشوف و در باره او اجرا گردید آنوقت است که میتوان استعمال کلمات (مجرم اصلاح ناپذیر) و یا (جانی بالفطره) را جایز دانست و آن هنگام نیز باید چنین افرادی را نه بخاطر (عدالت) بلکه از نظر (حفظ اجتماع) مانند دیوانگان در تیمارستانی نگاهداری کرد .

اگر اجتماع برای حفظ خود حقی قائل است که انسانی را برای همیشه محبوس نگاهدارد این حق مجوز آن نیست که وسائل آسایش را نیز از او دریغ بدارد و سرنوشت او را غیر قابل تحمل بسازد .

باید اذعان نمود که قدمهای کوتاهی در زمینه اصلاح مجرمین و ریشه کن کردن جرائم برداشته شده است امیدواریم که با وسعت روز افزون دانش روانشناسی و جامعه شناسی و روان پزشکی متدهای سودمندی جایگزین روش موجود گشته و مقارن آن کوشش مجدانه ای نیز برای ریشه کن کردن علل اصلی جرائم یعنی عوامل اقتصادی که زندگی اجتماعی را برای قسمت کثیری از مردم مشکل ساخته است انجام شود .